

همیشه‌ها

صفحه آخر

جهان به کام من اکنون شود، که دور زمان مرا به بندگی خواجه جهان انداخت

حافظ

■ همشهری: www.hamshahrionline.ir

■ سایت روزنامه: newspaper.hamshahrionline.ir

■ دفتر مرکزی: تهران، خیابان ولیعصر (عج)، کوچه شهید سیدکمال فرینی، شماره ۱۴

■ کدپستی: ۴۵۹۵۶-۱۹۶۶۶، تهران، صندوق پستی ۱۹۳۱۵/۵۴۴۶

■ تلفن: ۲۸۰۷۵۰۰۰ ■ فکس: ۶۱۹۳۳۰۰۰

■ چاپ: همشهری

■ توزیع و اشتراك: موسسه نشرگستر امروزتویین

■ تلفن: ۶۱۹۳۳۰۰۰

■ پذیرش آگهی:

■ تلفن: ۸۴۳۲۱۰۰۰

■ صاحب امتیاز: مؤسسه همشهری

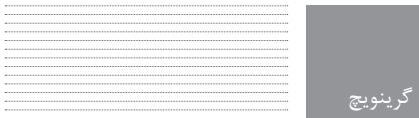
■ مدیرمسئول: عبدال... گنجی

■ سردبیر: دانیال معمار

■ حضرت امیر المؤمنین علی؛

ببرهیز از خون‌هاو ریختن آن به ناروا که چیزی چون ریختن خون به ناحق، آدمی را به کیفر ترساند.

■ اذان ظهر: ۱۳:۰۳ ■ غروب آفتاب: ۱۹:۲۵
■ اذان مغرب: ۱۹:۴۴ ■ نیمه شب شمسی: ۰۰:۲۰
■ اذان صبح فردا: ۵:۵۱ ■ طلوع آفتاب فردا: ۶:۴۱



گرینویچ

فرار به خاطر دنگ کافه



اینکه باید در گنده‌های دوستانه در کافه‌ها و رستوران‌ها، هر کسی دنگ خودش را بدهد، تقریباً پذیرفته شده است. با این حال، بر سر همین موضوع هم گاهی دعوا و مرافعه و دلخوری پیشی می‌آید. چیزی که قطعاً و بحق موجب ناراحتی می‌شود، این است که یک جمع دوستانه، انتظار داشته باشند غریبه‌ترین فرد آن جمع، پول رستوران را بپردازد. این بلایی است که سر یک خانم در انگلیس آمده و او هم از شدت خشم، و احياناً ترس از صورت‌تحساب سنگین، یواشکی از رستوران فرار کرده است. این خانم به دعوت نام‌زدش، با جمعی از دوستان او به رستوران رفت. او در حساب شخصی خود نوشته که وقتی نام‌زدش این موضوع را به او گفته، شوکه شده و مخالفت کرده اما با این استدلال روبه‌رو شده که چون حقوق بیشتری در یافت می‌کند، باید کل میز را حساب کند. این خانم هم، بهترین راه را از نظر خودش انتخاب و از رستوان فرار کرده است.

دستگیری مرد عنکبوتی در لندن



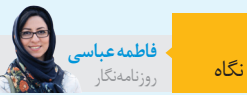
صعود دیوانه‌وار یک مرد جوان از یک برج بسیار بلند در لندن، شهر را به هم ریخت و به دستگیری او منجر شد. این مرد نترس، بدون تجهیزات خاصی، از یک برج ۳۰۴ متری در مرکز شهر لندن بالا رفت و باعث شد تا وحشت، صبح اول وقت مردم را در بر بگیرد. در فیلم‌هایی که از این صعود منتشر شده، مشخص است که مردم و آتش‌نشانان در پایین برج سر به آسمان گرفتند و صعود او را از این ساختمان ۹۵طبقه با نمای شیشه‌ای مشاهده می‌کنند.
او البته در این ماجراجویی تنها نبوده و دست‌کم دو دستیار داشته است. پلیس لندن گفته است که یک مرد ۲۱ساله را به خاطر ورود غیرقانونی به محوطه دستگیر کرده است. ۲ نفر دیگر هم، به‌خاطر ایجاد مزاحمت در شهر بازداشت شده‌اند. احتمالاً این ۲ نفر بخشی از تیمی بوده‌اند که انجام هماهنگی‌ها و فیلمبرداری از این حرکت دیوانه‌وار را به عهده داشته‌اند.

دمپایی کهنه ستاره میلیار دی



لیگ برتر انگلیس، یکی از ثروتمندترین لیگ‌های ورزشی دنیاست و بازیکنانی که در تیم‌هایی مثل منچسترسیتی بازی می‌کنند، دستمزدهایی می‌گیرند که تصورش هم برای ما انسان‌های عادی سخت است. اما این دلیل نمی‌شود که همه‌چیزشان لوکس و گران قیمت باشد. در یک مورد خنده‌دار، دروازه‌بان منچسترسیتی، با انتشار عکسی در توئیتر، دمپایی‌های کهنه و واقعا داغان برناردو سیلوارا سوزه کرده است. او در توئیتر به شوخی نوشته است که این دمپایی‌ها، از خودش سن و سال‌دار تر هستند. برای اینکه بدانیم در باره چه میزان ثروت و پول صحبت می‌کنیم، بهتر است بدانید که سیلوارا، مهاجم پرتغالی منچسترسیتی، هفته‌ای ۱۵۰هزار پوند دستمزد می‌گیرد که حدود ۱۷۲هزار دلار می‌شود.به زبان ساده و به پول ما، او حدوداً هفته‌ای ده‌میلیارد تومان درآمد دارد و بازهم یادآوری می‌شویم که فقط درباره درآمد او در یک هفته صحبت می‌کنیم. حالا با این همه پول چرا باید چنین دمپایی‌هایی بپوشد؟ این دقیقاً سؤالی است که اسکات کارسون دروازه‌بان ذخیره تیم پرسیده است. خود همین آقای کارسون هم البته هفته‌ای ۲۵هزار پوند درآمد دارد.

تردد روی ساعت



یک زمانی بود - قبل از راه افتادن مترو - که برای تردد در شهر و استفاده از وسایل حمل‌ونقل عمومی مثل اتوبوس و تاکسی باید کلی معطل می‌شدیم و نمی‌توانستیم برای ساعت رسیدن به مقصد برنامه‌ای داشته باشیم؛ به‌عبارتی رفتنمان با خودمان بود و رسیدنمان با خدای دلپیش را هم همه اتوبوس‌سواران مقیم تهران یا هر کلانشهری در کشور می‌دانند، باید اول می‌ایستادیم توی صف بلیت، بعد هم توی صف اتوبوس و همینطور زل می‌زدیم به انتهای خیابان تا اتوبوس کی برسد. برای تاکسی هم باید پول خرد می‌داشتیم و گرنه علاوه بر تحمل گرولندارتنده، باید روی‌می‌انداختیم به دیگر مسافران شاید پولمان خرد می‌شد و می‌توانستیم کرایه را بدهیم. حالا به مدد مدیریت شهری، وضعیت فرق کرده است.مترو که تکلیفش معلوم است، نظم و نظام دارد و تا دلتان بخواهد مسافر. اما اتوبوس‌ها و تاکسی‌ها هم چند وقتی است در راستای هوشمندسازی حمل‌ونقل شهری، سرو سامان پیدا کرده‌اند، چرا که یک سامانه حمل‌ونقل هوشمند می‌تواند اطلاعات منظعی را به‌صورت روزانه در مورد اتوبوس‌های عمومی، زمانبندی، در دسترس بودن صندلی، مکان فعلی اتوبوس، زمان لازم برای رسیدن به یک مقصد خاص، محل بعدی اتوبوس و تراکم مسافران داخل آن به مسافران اطلاع بدهد. به این ترتیب دیگر مشکل صف و بلیست و معطلی منتفی است.مسافران با کارت‌بلیت‌هایی که در اختیار دارند و به راحتی می‌توانند شارژشان کنند، هزینه حمل‌ونقل را

فرهنگ و زندگی

انقلاب سوپرمارکتی

خود مستثری خریدش را انتخاب کند و در فروشگاه چرخ بزند، کاملاً نوگرایانه و غیرقابل تصور بود. دادن حق انتخاب به مشتریان، یک انقلاب بزرگ بود که فراتر از محل عرضه خواروبار در فروشگاه‌ها، صنعت بزرگ تولید مواد غذایی و دیگر محصولات روزمره را هم به چالش کشید و در آن انقلابی ایجاد کرد. در مدل سنتی، این تولیدکنندگان در سطح بالا و مغازه‌داران در سطوح پایین بودند که به جای عامه مردم تصمیم می‌گرفتند و برایشان انتخاب می‌کردند که چه چیزی را با چه کیفیتی بخرند اما با ظهور سوپرمارکت، این چرخه بر عکس شد و این بار این مشتری‌های پرشمار بودند که انتخاب و در نهایت مسیر تولید را مشخص می‌کردند. با این تغییر، سلیقه و انتخاب خریداران در اولویت قرار گرفت.

انقلاب در صنعت مواد غذایی به نفع مشتریان، بزرگ‌ترین دستاورد افتتاح نخستین سوپرمارکت بود. با این حال، این همهین سوپرمارکت در تنسی، سنت‌هایی نهاده شد که حتی امروزه هم در سوپرمارکت‌های بزرگ دیده می‌شوند؛ طراحان آن فروشگاه‌ها، ایده لباس‌های هم‌شکل فروشنده‌گان را برای نخستین بار پیاده کردند، ارائه سبد یا مشتت‌یان را باب کردند، مواد غذایی را قیمت‌گذاری کردند تا مشتری‌ها ببینند و نخستین تخفیف‌های سوپرمارکتی را به مشتری‌ها عرضه کردند.



حکایت دریا- سرخ رود مازندران ■ عکس: احسان رضائی

اول آخر



بروبرگ

به رنگ طلا

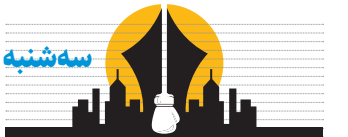
گندم، گیاهی به رنگ طلاست که کشت آن از ۷۰۰۰سال پیش در مناطق خاورمیانه‌ای امروزی نظیر سوریه و مصر و ایران رواج داشته و بعدها به هند و چین و روسیه رفته است.گندم با توجه به اقلیم و شرایط آب و هوایی مناطق مختلف، در یک بازه زمانی امابه به ثمر می‌نشیند و مراحل کاشت و داشت و برداشت آن بسیار ظریف و شکننده است که نشان از هنر بی‌پدیل خالق آن دارد. نکته جالب این است که گندم کشت پاییزه باید یک دوره سرما زمستانی را سر ببرد،کند طلایی‌ان آن جان باید و در گرمای دوران به فصل برداشت برسد. این دانه طلایی با گذر از روزهای طولانی جوانه‌زن، پنجه‌دادن، ساقه‌رفتن، سنبله‌آمن، گل دادن،دانه‌بستن یا به زبان شعر و هنر، خاک‌آب، پنجه‌آب، ساقاب، خوش‌آب، گل آب، دان آب، بر سر سفره زندگی ما حاضر می‌شودوبی‌گمان شایسته قدر و احترام است.

هر دانه گندم نشان از یک زنجیره تکاملی دارد که بسان زندگی است؛ یک زیست‌طبیعی و قبیحی که در خالص‌ترین شکل آن، بدون تحریف و با ترکیبی از گدگتی و رضایت‌قابل باز‌شناخت است. از سوی دیگر و در مساحت هنر، چشم‌انداز مزرعه گندم همواره مورد توجه بزرگان هنر نقاشی، به‌ویژه ونسان‌وتگسگ و کلود مونه بوده است. در زمانه معاصر نیز فرانسوا ژورنو و سمیر سامون حق‌هنر را در قبال این دانه‌طلایی‌ادا کرده‌اند.آفتاب درخشان بر قرمز گندم‌زار (Soleil radieux sur champ de blé) عنوان تابلوی نقاشی فرانسوا ژورنو است که خود پیرامون خلق این اثر رخشنده امپرسیونیستی به محله هنری artmaieur می‌گوید: «می‌خواستم خورشیدی را نقاشی کنم که آن قدر بدرخشد تا همه آسمان رنگ طلا بپوشد؛ با مزرعه‌ای از گندم طلایی. این چیزی است که من از ونکوگ دیدم و آن را خیلی دوست دارم.»

تابلوی گندم‌زار (Wheat Field) سمیر سامون، هنرمند نقاش لیئانی-کانادایی هم طالع‌یاد یک دشت طلایی همراه با رقص خوشه‌های گندمی است که به فصل آخر خود نزدیک شده‌اند تا به نماد حیات بشری تبدیل شوند. در ختان جنگل فرانسوی این موج زرد درقصد، سبز و بلندبالا ایستاده‌اند و آسمان همیشه آبی با وجود لکه‌های ابری، به هر بیننده‌ای حس رنگ و سلوک و زندگی می‌بخشد.



باشگاه نویسندهگان



بفرمایید یک سانس فیلم ایرانی!



پیمان شوقی روزنامه‌نگار

ایسن روزها در گشت و گذار خیابان‌های پایتخت، بیلبردهای

یک فیلم هندی جلب نظر می‌کنند که اتفاق جالبی است. جالب از این نظر که سال‌هاست نمایش عمومی فیلم‌های خارجی در پراکنده در سانس‌های آخرشب در برخی پردیس‌های سینمایی مانده بود، و از همان‌ها هم جز تبلیغ در سایت‌های فروش بلیت نشانه‌ای دیده نمی‌شد. بنابراین تبلیغ میدانی برای تماشای یک فیلم خارجی اتفاق تازه‌ای در ایران است که شاید بسیاری از تماشاگران جوان سینماها نمونه‌اش را به یاد نداشته باشند. جالب اینجاست که سال‌ها پیش سینماهای پایین شهر زمانی که مجبور می‌شدند فیلم‌های روشنفکرانه خارجی را نمایش دهند، برای محافظت از اموال خود در برابر تماشاگران ناآشنا با ملزومات روشنفکری، بالای گیشه بلیت‌فروشی کاغذی نصب می‌کردند تا این مضمون که: اگر برای سرگرمی و وقت گذرانی به سینمای ما بید لطف‌این فیلم را ببینید که به درد شما نمی‌خورد! یعنی صراحتاً مستثری را کیش می‌دادند؛ چون می‌دانستند انتقالی که بینندگان عصبانی و ناراضی از صندلی‌ها و در و دیوار سالن‌هایشان می‌گیرند خیلی بیشتر از درآمد چند بلیت فروخته شده در گیسه برایشان آب می‌خورد!

بدیهی است که برای عامه مردم تماشای فیلم صرفاً در محدوده سرگرمی‌های سالمی طبقه بندی می‌شود که جزو واجبات زندگی نیستند. حالا ممکن است یک تفریح خانوادگی یا دوستانه تلقی شود و شاید اقلیتی هم به‌عنوان یک فعالیت فرهنگی نیز به آن بنگرند. درهر حال صرف هزینه برای آن مستلزم وجود مقدماتی فراتر از وضعیت اقتصادی است؛ آن‌از جمله اینکه مخاطب مطمئن باشند که دارد برای محصولی هزینه می‌کند که خواسته‌اش را برآورده می‌سازد. مخاطبان ایرانی با دیدن همان پوستر هندی روی بیلبرد با روی ابزار شخصی خودش کاملاً متوجه است که با چه فیلمی سرو کار دارد و کیفیتش چیست و پرداختش چگونه است. به‌عبارت دیگر، عبارت «فیلم هندی» تبدیل به بردی شده که اکثریت قریب به اتفاق مردم با کیفیت عمومی آن و میزان تمایل شخصی خودشان به آن آشنا هستند. چیزی که به شکل کلی درباره ژانر‌های سینمایی هم صدق می‌کند و تعیین‌کننده نوع مخاطب و شکل تبلیغ یا اطلاع‌رسانی مناسب برای اثر‌گذاری روی مخاطب هر کدام از ژانرهاست.

اگر کلام‌ها را قاضی کنیم، در نزدیکی رسیدن به ۱۰۰ سالگی تولد فیلم بلند داستانی در مملکت خودمان، هنوز عنوان «فیلم ایرانی» برای تماشاگران ماواجد یک مفهوم کیفی نیست و میزان مقبولیتش به قول عوام بگیر و نگیر دارد. در غیاب همه شکل‌های تبلیغات سینمایی، جذب مخاطب ایرانی به سینماها هنوز وابسته به تبلیغ شفاهی یا دهان به دهان است. یعنی باید کسی به شکلی تصادفی فیلمی را دیده و باز هم تصادفاً از آن خوشش آمده باشد تا آشنایانش را به تماشای آن ترغیب کند؛ و آن آشنایان هم براساس مقدار اعتمادی که به «راوی» دارند حرف‌هایش را بپذیرند یا نپذیرند. درست همانطور که فروش کالاهای تازه به بازار آمده در «سوپر‌بقالی‌ها» عمدتاً متکی به تعریف و تمجید فروشندگان است که مردم هرروز با آنها سروکار دارند و قول آنها را قابل اعتمادتر از تبلیغات صدواسیما و قرعه کشی و کوپن تخفیف روی محصولات می‌دانند. زیاد شنیده و خوانده‌ایم که غلبه اغراق و رویاپردازی در سینمای هند را تمسخر کنند. این رویکرد در دلیلی داشته باشد حتماً پسند مشتریان را به‌دنبال داشته که سال‌هاست دوام دارد و گرنه مثل تحولی که این یکی دو دهه در تکنیک فیلم‌های هندی رخ داده، شیوه پرداخت آن سینما هم تغییری اساسی کرده بود. به هر حال فیلم هندی در هر دوره و ژانری که باشد، رنگ و بوی منحصر به فردی دارد که در فیلم‌های دیگر کشورها نظیرش نیست یا بسیار کم است، و در مواردی فیلمسازان خارجی به شکلی عامدانه آن ساختار را تقلید و باز آفرینی می‌کنند(نمونه: فیلم میلیونر زلفه‌شین) شاید روزی سینمای ایران هم دست از تأثیرپذیری موفق یا ناکامش از انواع جریان‌های سینمایی غیربومی دست بردارد و واچ‌دگ و وی‌وی خاص خود شود که هم پسند عموم تماشاگر ایرانی را تامین کند و هم اینکه هرچای دنیا به نمایش در آید،مد، مخاطب بلاواسطه بگوید:این یک فیلم ایرانی است.

تقویم /سالمرگ

آخرین سامورایی



گفته‌بود: «ماداد،بو، ماداد،بو، ماداد» و این به زبان ژاپنی یعنی «هنوز نه، هنوز نه». این را گفته بود و بعد مده‌مده بود. هنوز کار داشت. هنوز حرف داشت. تصویر داشت. هنوز سامورایی‌ها توی سرسر‌ش این طرف و آن طرف می‌رفتند. همین بود که اسم آخرین فیلمش را هم گذاشته بود «مادادبو». آکیسرا کوروساوا، پیرمرد خجالتی و گم‌روبی بود که بعد از جنگ جهانی، شروع به فیلم ساختن کرد؛ بعد از بمب اتم، بعد از تسلیم ژاپن و بعداز آن نطق معروفی که امپراتورشان انجام داده بودو باعث شده بود مردم ژاپن بعد از۲۴روز بپذهند امپراتور، پسر آفتاب نیست. کوروساواوارث چنین تخفیر بزرگی بود و برای همین بود که فیلمساز شد. او در فیلم‌هایش ژاپن قبل از جنگ -ژاپن خیلی قبل از جنگ- را زنده کرد. در فیلم «سرب خون»، جایی هست که گروه همنان‌بان می‌خوانند «وزی سلحشوری بود.» و کوروساوا دقیقاً همین را می‌خواست نشان بدهد؛ اینکه روزی روزگاری کشورش، سلحشوری بود. هر چیزی که پیرمرد ساخت، ژاپنی خالص بود. توشیرو میفونه -باز-یگر محبوب کوروساوا که ایفای نقش سامورایی خشکمگن زخم‌خورده در فیلم‌های پیرمرد را بر عهده داشت - جایی گفته بود:«کوروساوا چیزی داشت که من فکری می‌کنم آن چیز، روح ژاپن بود.» کوروساوا، آفتاب‌باس از شکشیر دارد؛ «رن» یا «شوب» را از روی «شاه لیر» ساخته و «سرب خون» را از روی «مکتب». محال است کسی شاهکارهای شکشیر را نخوانده باشد و بفهمد که این دو از روی نما یشنامه‌های کاملاً انگلیسی برداشته شده‌اند. رینوسوکه آکتاگاوا - نویسنده معروف ژاپنی که پیرمرد یک آفتاب‌س هم از او دارد - یکجا گفته: «کوروساوا نسخه ژاپنی فیلم «سرب خون» بعد از ۷۰سالگی با شاهکارش «کاگه موشا» نخل طلای کن را کنار شیرهای برلین و اسکارهایش گذاشت. جشنواره ونیز هم جایزه عجیب «شیر شاها» یعنی فیلتر بر تمام فیلم‌هایی که تاکنون شیر برده‌اند را به کوروساوا داد. وقتی که مرد، حتی ژاک شیراک هم نالید و گفت: «فگمگنم، او را بیشتر از هر کسی ستایش می‌کردم، دوست دارم چند روزی فرانسه‌ه را رها کنم.» و این جاودی کوروساوا، این سامورایی ماززاد بود.